



در این شماره می خوانید:

صورت جلسه ماه اکتبر ۲۰۱۳

باز هم صفحه آزاد!

چگونه می توان معروف شد

انجمن، نشریه و صفحه آزاد

یک پیشنهاد خوب!

۱۵ مهر، سالروز پیدایش سهراب همیشه سپهری

پاریس، شهر هفتصد میلیارد یوروئی؟!

فی فی از خوشحالی زوزه می کشد

انجمن تاکسیران یک انجمن مستقل و دمکراتیک، صنفی و فرهنگی است
«ماهنامه انجمن»، زیر نظر هیئت مدیره انجمن تاکسیران

داخلی انجمن، مسئله انتخابات هیئت مدیره انتخابی است و اجباری نمی باشد.

مرحله دوم جلسه عمومی انجمن، بحث آزاد پیرامون ایجاد «صفحه آزاد» در ماهنامه انجمن بود که چند نفر از اعضای انجمن نظرات موافق و مخالف خود را بطور خلاصه به شرح زیر بیان کردند:

- از دید ما «صفحه آزاد» در ماهنامه انجمن، صفحه ایست که بتواند هر نوع عقیده و تفکر در آن بطور تساوی ابراز شود.

- یکی از اعضا به مقاله های مندرج در نشریه انتقاد داشت و هیئت تحریریه و متعاقب آن هیئت مدیره را در ارزیابی این مقالات به نقد کشید.

- یکی دیگر از اعضا انجمن اظهار داشت که انتقاد از مقالات ماهنامه انجمن بهتر است به شیوه نگارش باشد و در نشریه درج شود.

نماینده هیئت مدیره در جمع بندی از پیشنهادات و نظرات مختلف، این چنین بیان کرد که موضوع «صفحه آزاد» در ماهنامه انجمن در این چند ماهه باعث دامن زدن به یک سری مباحث و نوشته ها شده که خود مسرت بخش است و در طی چند ماهه و بحث هایی که انجام گرفته می توان به این نتیجه رسید که مخالفان «صفحه آزاد» مخالفتی با آزادی، دموکراسی و بحث آزاد ندارند بلکه به مصداق ضرب المثل «مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد» از ایجاد تشنج در شرایط آرام کنونی حاکم بر انجمن و ترس از اینکه این تشنج ها منجر به جدائی شود، واهمه دارند.

یکی از اعضا با ایجاد محدودیت در «صفحه آزاد» موافق و معتقد بود که ابراز آزاد عقیده و تفکر، «صفحه آزاد» را به هرج و مرج می کشاند.

در پایان جلسه نماینده هیئت مدیره در مورد کتاب ها و امانت دادن آنها به اعضای انجمن، عنوان کرد که به علت نبودن امکانات برای نگهداری کتاب ها در محل جلسه انجمن، کتاب ها بین چند نفر از اعضا پخش شده ولی لیست آنها در اختیار اعضا قرار می گیرد تا از روی لیست اعضای انجمن کتاب مورد نظر خود را انتخاب کنند و به امانت بگیرند.

موفق و پیروز باشید.

هیئت تحریریه انجمن

باز هم صفحه آزاد!

این نوشتار پاسخ به بعضی از دوستان است که از من می پرسیدند: «بالاخره ما نفهمیدیم صفحه آزاد چی بود و چی شد و به کجا رسید؟»

حتماً این داستان را شنیده اید که می گویند زیدی با قدحی پر از ماست در ساحل دریا ایستاده بود و با قاشق ماست را به دریا می ریخت. دلیلش را

صورت جلسه ماه اکتبر ۲۰۱۳

جلسه عمومی انجمن در ماه اکتبر با اهداء جوایز مسابقات شطرنج توسط سخنگوی هیئت مدیره به ۳ نفر (۱- فرامرز فیضی، ۲- احمد فلاح، ۳- اسماعیل نوروزی) برندگان این مسابقات، آغاز شد و لوحه یادبود زنده نام شاپور به نفر اول این دوره تقدیم شد. سپس حسابدار انجمن برای بار دیگر خاطرنشان کرد که اعضای محترمی که سقف ودیعه آنها به هزار یورو رسیده، توجه داشته باشند که بر طبق آئین نامه داخلی انجمن، که به تصویب مجمع عمومی انجمن در سال ۲۰۱۲ رسیده، این مبلغ ودیعه افزایش یافته و در حال حاضر سقف ودیعه ۱۵۰۰ یورو می باشد و همچنین مبلغ حق عضویت ۷۰ یورو در سال است، که متأسفانه تعدادی از اعضای انجمن توجهی به این مسائل ندارند و در پرداخت ودیعه اکثراً با تأخیر روبرو هستند که امیدواریم در اولین فرصت تمامی این اعضا به این مسئله توجه خاصی بکنند.

در ادامه، نماینده هیئت مدیره گزارش کوتاهی در مورد فعالیت کمیسیون برگزاری مراسم ویژه در رابطه با تهیه سالن برای مراسم نوروز در سال آینده، ارائه داد و متذکر شد که با همکاری این کمیسیون و دو نماینده از طرف هیئت مدیره، اطلاعات مفید و تحقیقات مهمی از جمله گنجایش سالن، ظرفیت پارکینگ، قیمت سالن و امکانات دیگر، از چند سالن از جمله در شهرهای Maisons-Alfort, Ivry-sur-Seine, Fontenay-sous-Bois کسب شده است.

موضوع دیگری که در این جلسه مطرح شد تعیین کاندیدها برای هیئت مدیره سال آینده بود. متأسفانه امسال نیز با استقبال کمی در بین اعضای انجمن روبرو شد. چند نفر از اعضا در این زمینه پیشنهاداتی دادند مثل اجباری کردن کاندیدها از روی لیست اسامی اعضای انجمن و یا قرعه کشی مابین ۱۰ الی ۱۲ نفر از اعضای انجمن و سپس این افراد توسط اعضا انتخاب شوند و یا پرداخت دستمزد به اعضای هیئت مدیره و غیره، داده شد که در نهایت یکی از اعضای باتجربه انجمن اظهار داشت که طبق آمار، علیرغم اینکه سابقه عضویت اعضا زیاد شده، هر سال تعداد کاندیدها برای هیئت مدیره کمتر می شود، و برای ادامه کار انجمن، اعضا نباید از زیر مسئولیت شانه خالی کنند. آنچه اکثر اعضای انجمن در نظر می گیرند، آوردن رأی یا انتخاب شدن و نشدن، نباید باشد بلکه مهم تر از آن شرکت در انتخابات و احساس مسئولیت در انجمن است، بنابراین برای بقای انجمن بهتر است اعضا هرچه بیشتر در این انتخابات داوطلبانه شرکت کنند و نه از روی اجبار. مطمئن باشید که برای پیش بردن امورات انجمن در طی سال وقت زیادی از دست نخواهید داد. یکی دیگر از اعضا نیز توضیح داد که بر طبق اساسنامه و آئین نامه

هیچ آدابی و ترتیبی مجو

هرچه می خواهد دل تنگت بگو
لازم به تذکر می دانم که قرار نبوده و نیست نوشتار
ما (حتی اگر آن صفحه آزاد بوجود نیامد) زیر ذره بین
دوستان خرده گیر قرار بگیرد. نوشتار ما متناسب با قد و
قواره خودمان و انجمن مان می باشد. بجا می دانم از
دوستان فرهیخته سخت گیر خواهش می کنم که بر
نوشتار پشت فرمانی ما همانقدر آسان بگیرند که ما بر
گفتار رستورانی آنها آسان می گیریم.

صفا

XXXXXX

چگونه می توان معروف شد

راه اول:

درخت تو گر بار دانش بگیرد

به زیر آورد چرخ نیلوفری را

راه دوم:

راه دیگری نیز وجود دارد که نویسنده پرقدرت و
بزرگ ایران صادق هدایت در بخشی از نوشته های
«وغ و ساهاب» به آن اشاره کرده!

قضیه آقای ماتم پور

آقای ماتم پور، نویسنده حساس جوان،

نوشته هفتاد و دو افسانه تیار ت رمان،

یکی از یکی مهم تر و مفصل تر،

اما فریاد از این مردم بی ذوق خر،

زیرا قدر آقای ماتم پور را نمی دانند،

شاهکارهای بی نظیرش را نمی خردند و نمی خوانند.

دود چراغ هائی که خورده همه اش هدر شده،

هر الاغی قلم دست گرفته از او مشهورتر شده،

آقای ماتم پور در تهران مانده به کلی گمنام،

از این غصه داره جونش می شد تمام.

باری نزدیک بود او خودکشی کند با مرگ موش،

که یک رفیق روان شناس رسید میون جونش.

گفت «ای ژنی مجهول الهویه از من شنو علاجت،

«باید اول مسهل خوری تا پاک شود مزاجت.

«مزاج چون پاک شود فکر بشر روشن شود.

«شخصیت عقلانیش قادر به کار کردن شود.

«تأثرات متمرکز گردد در خاطره،

«حس ششم توأم شود با حافظه،

«انرژی وهمیه که منفی بود مثبت شود،

«غدد عصبی عهده دار روابط شود،

«غریزه مساعدت کند با هوش اکتسابی،

«سلول های نخاع خواهند پرداخت به کارهای حسایی،

«با این تجهیزات علمی در روحیه عامی بکن اتود،

«بین در حیطه توجه شان چی مرغوب است چی مردود.

«مخصوصاً چند نفری را که پیش افتاده اند،

از او پرسیدند، گفت دارم دوغ درست می کنم. گفتند
نمی شود. گفت می دانم نمی شود ولی اگر بشود چه
دوغی می شود!!

حکایت صفحه آزاد در نشریه انجمن برای بنده از
جنس همان دوغ بود که اگر می شد چی می شد!!

سال ها پیش عده ای در حرفه تاکسی، انجمن
تاکسیران را با هدف همیاری تأسیس کردند. به تدریج
این انجمن شکل گرفت و به جز صندوق مالی که محور
اصلی انجمن بود، فعالیت های جنبی و فرهنگی آن نیز
پر بارتر شد. نشریه انجمن یکی از آن فعالیت های جنبی
بود که در ابتدا به صورت یک ورقه دست نویس و بعدها
به صورت هشت صفحه چاپی منتشر شده و به دست
اعضاء می رسید. این بخش از فعالیت های انجمن تا به
امروز ادامه دارد.

نویسندگان و خوانندگان این نشریه از اعضاء انجمن
می باشند که اغلب از لحاظ طبقاتی، سواد، موقعیت
اجتماعی، خانواده و غیره کمابیش به هم شبیه اند.
سال هاست یکدیگر را می شناسند، در پارک روایی و
اورلی یکدیگر را می بینند، با هم چای و قهوه می نوشند
و گپ می زنند... این شرایط خاص شغلی باعث شده که
یک نوع تولرانس بین بچه ها بوجود آید که در نوع
خودش و در بین تمام ایرانی های روی کره زمین
استثنایی است. سلیقه های فلسفی و سیاسی مان به
شدت گونه گون است ولی یکدیگر را دوست داریم، به
عقاید هم احترام می گذاریم و با هم بازی می کنیم و
یکدیگر را به چای و قهوه دعوت می کنیم. بنده همیشه
بر این فکر بوده و هستم که ما می توانیم از این پتانسیل
استثنایی استفاده کنیم و این نوع تولرانس ایرانی را که
در هیچ کجای دنیا بین ایرانی ها وجود ندارد در
نشریه مان بوجود آوریم.

چارچوب صفحه آزاد که بنده طرح اش را ارائه دادم
بر همین اساس استوار است. صفحه ای که هر کس
بتواند با احترام به عقیده دیگری و بدون توهین و افترا و
فحش، حرف و سلیقه خود را بنویسد. بنده می توانم
سلطنت را برای آینده مملکتم بیسنم. دیگری
اصلاح طلب است. دیگری هنوز از عقاید کمونیستی اش
دفاع می کند ووو... این می شود یک نمونه بسیار جالب
از تولرانس ایرانی که فقط و فقط می تواند در انجمن
تاکسیران ما بوجود آید و نه در هیچ کجای دیگر!!
حداقل به خودمان و فرزندانمان و دوستانمان می توانیم
نشان بدهیم که بله، ما هم می توانیم. صفحه آزاد نشریه
ما دارای خصلتی خواهد بود آزاد به معنای واقعی که
درون آن عشق و دوستی و تفاهم و رفاقت هم وجود
خواهد داشت. به قول حضرت مولانا:

ما زبان را ننگریم و قال را

ما روان را بنگریم و حال را

«دقت کن چه اسلوب‌هایی به کار برده‌اند؛ تو هم همان طور کن بی‌شک همان طور می‌شی.»
 «وگرنه زور بی‌خود نزن که بور میشی.»
 آقای ماتم پور این دستورات را که شنید، چون از روی پسیقولوجیا* بود پسندید، شبانه رفت بر طبق آن عمل کرد، به زودی راه ترقی خودش را کشف کرد، فرداش یک مقاله به امضای عوضی، فرستاد برای یک روزنامه مهم مرکزی. اول تعریف و تمجید از آقای مدیر کرد، بعد قدری پیزر لای پالون** سردبیر کرد، سپس نوشت: «واقعاً جای بسی افسوس است،» که بعضی از مطبوعات جدید اینقدر لوس است، «جوانان بی‌گناه را گمراه می‌کند،»
 «تیشه بر ریشه عفت و اخلاق می‌زند،»
 «اما نباید هم شد به کلی تسلیم نومیدی،»
 «البته پایان شب سیه می‌باشد سفیدی،»
 «در زوایای ادبیات معاصر،»
 «بعضی آثار می‌شود باعث انبساط خاطر،»
 «مثلاً ترشحات گوناگون آقای ماتم پور،»
 «حق آن است که بیش از اینها باشد مشهور،»
 «اگر او در اروپا یا آمریکا بود،»
 «احتراماتش خیلی بیش از اینجا بود.»
 «در قرن بیستم نویسنده مثل او انصافاً کم است،»
 «مضامینش شیرین و اخلاقی، نثرش روان و محکم است،»
 «ما باید قهرمانان ادبی امروزی‌مان را بشناسیم،»
 «حیف است نسبت به ایشان این قدر ناسپاس باشیم،»
 «نویسنده را اگر تشویقش نکنند یک هو دلسرد می‌شود،»
 «قلم را خرد و خاکشیر می‌کند بی‌عار و ولگرد می‌شود،»
 «لذا خواهشمندم به نام عواطف رقیقه،»
 «قاریین دانش‌پژوه معطل نشوند یک دقیقه،»
 «کتاب‌های این گمنام بزرگ را تهیه کنند،»
 «روح خود را از اعلاترین اغذیه تغذیه کنند.»

این مقاله در شماره بعد به طبع رسید، هر کس خوند از نادانی خودش خجالت کشید! فوراً رفت کتاب‌های آقای ماتم پور را خرید. با دقت خواند، اما خودمانیم چیزی نفهمید. گفت «مطالبش حکماً خیلی عمیق و عالی است،»
 «اما اگر من نفهمم تقصیر نویسنده نیست.»
 سه روز بعد با یک امضای عوضی دیگر مقاله‌ای درآمد در یک روزنامه مرکزی دیگر. باز همه‌اش تعریف از آقای ماتم پور، تأسف از این که چرا بیش از این نیست مشهور، در نتیجه مقداری دیگر از کتاب‌ها رفت فروش، زمزمه‌هایی راه افتاد میان اشخاص باهوش،

یکی‌شان مقاله‌ای بر ضد ماتم پور نوشت، گفت «کتاب‌هایش بی‌معنی است و چرند و زشت.» مردم ریختند به کتابخانه‌ها تا ببینند، این چیست که آقا باهوش می‌گه هست چرند. کتاب‌ها چون مورد توجه عموم شد، نیم ساعته چاپ اولش تموم شد. همون فرداش هم یک شاگرد مدرسه نوشت: «در اطراف بزرگان نباید کرد وسوسه،»
 «معترضین و حسودان اگر به غرض چیزی نوشتند،»
 «خواهش داریم آقای ماتم پور دلسرد نشوند.»
 چند ماهی گذشت پن شیش سمسار و بنکدار هم نوشتند او هست نویسنده‌ای عالی مقدار، کتاب‌ها به چاپ نهم دهمش رسید، ماتم پور مشهور شد به مراد دلش رسید، شما هم همین طور کنید مجرب است مشهور می‌شید، وگرنه هی جوش می‌خورید آخرش هم بور می‌شید. داود

Etude — Psychologie — پیزر لای پالون معادل هندوانه زیر بغل گذاشتن

XXXXXXXXXX

انجمن، نشریه و صفحه آزاد

از آنجا که در شماره ۳۰ و ۴۰ نشریه تاکسیران مطالبی در مورد انجمن و نشریه طرح شده است اجازه بدهید برای تصحیح و تکمیل و روشن شدن مطالب نظر دیگری را ارائه دهم. هدف پیشبرد و استحکام انجمن است و هیچگونه موضع‌گیری و دلگیری شخصی در کار نیست.

اول اینکه انجمن تاکسیران بر مبنای همکاری صنفی و همیاری و دوستی بنا شده و به خاطر خصلت دمکراتیک و با همت و تلاش اعضاء و کارکرد خوب هیئت مدیره‌ها توانسته است تا بحال به پیش برود و در زمینه‌های مختلف علاوه بر فعالیت صنفی کار فرهنگی و ادبی انجام دهد.

یادآوری کنم که اولین بار نشریه در سال ۱۹۹۷ پیشنهاد شد که بعد به نام گونه‌گون انتشار یافت و به عنوان یک کار جنبی فرهنگی مطرح و اجرا شد. هیچگاه نشریه گونه‌گون جزء اصول اساسی و اهداف انجمن نبوده است. به علت نداشتن چارچوب مشخص فراز و نشیب‌هایی را پیموده است. اگرچه در ابتدا با مخالفت عده‌ای روبرو بود اما به خاطر مفید بودن آن توانست جای خود را به عنوان یکی از کارهای جنبی فرهنگی انجمن باز کند و بعضی از مخالفین ابتدائی هم کم کم به مفید بودن آن پی بردند و خودشان هم در پیشبرد آن کمک کردند و در آن قلم زدند. مقاله‌های مفید صنفی، فرهنگی و ادبی در آن انتشار یافت. به عنوان نمونه مقاله‌ای جمال از اتوموبیل کلوب آورده بود

نیست، انشعاب زمانی صورت می گیرد که عده‌ای بروند و انجمن دیگری علم کنند در حالیکه هرگز چنین چیزی مطرح نبوده است. اینکه گفته شده است نشریه مخالف اساسنامه انجمن عمل کرده و یا عده‌ای خواسته‌اند انجمن را به بیراهه بکشاند درست نیست. آنهایی هم که انجمن را ترک کردند همواره کنار اعضا انجمن باقی مانده‌اند.

امیدوارم این مسأله روشن شده باشد. این را در نظر داشته باشیم که اعضا هیئت مدیره آنوقت هم اعضای هستند که بیشترین زحمات را برای انجمن متحمل شده‌اند و همواره مورد احترام بوده و از زحماتشان قدردانی می‌کنیم، همراه با آنکه باید از کمبودها و اشتباهات انتقاد کرد تا انجمن بهتر به پیش برود. باید از آنچه بر نشریه گذشت درس گرفت و آنرا کنار گذاشت. خوشحالم که انجمن این فاز را پشت سر گذاشت و اشتباهات جبران شد و امروز با همت افرادی چون فرشید کار نشریه به خوبی پیش می‌رود. من شخصاً با ایجاد صفحه آزاد موافقم اما باید یک چارچوب حداقلی برای بوجود آوردن آن مطرح شود که مسائل گذشته تکرار نگردد. کاملاً با مطالبی که فتانه و مظفر مطرح کرده‌اند موافقم.

امید است که دوستی و همکاری و همیاری اعضا انجمن ادامه پیدا کند و همانطور که در جشن عید می‌بینیم که رقص گیلکی، کوردی، آذری و بندری پشت سر هم می‌آیند که نشان وحدت، دوستی و فرهنگ مشترکمان است.

جواد آریانفر

XXXXXXXXXX

یک پیشنهاد خوب!

دوستانی که در جلسه انجمن ماه گذشته شرکت داشتند شاهد بودند که هنوز برخی از دوستان از ماجرای که چند سال پیش در انجمن رخ داد و منجر به بسته شدن گونه‌گون و استعفای برخی از اعضا شد، خاطره خوبی ندارد و با مطرح کردن آن در سطح انجمن هم انرژی خود را تلف می‌کنند و هم وقت انجمن را!

شاید وقت آن باشد که با تشکیل یک جلسه (به ابتکار هیئت مدیره محترم) این مشکل را یکبار برای همیشه حل کنیم و دلخوری‌ها را فراموش کنیم. اینجانب به عنوان یکی از اعضا که در آن ماجرا حضور داشتم و اتفاقاً یکی از معترضین به رأی گیری بودم حاضرم در تشکیل این جلسه آشتی فعالانه شرکت کنم و به سهم خودم یکوشم تا ساحت مبارک انجمن را از این سوء تفاهم بیهوده و نامبارک بزدایم. به امید آنکه پیشنهادم مورد استقبال دوستان قرار بگیرد.

محمد رضا

که باعث شد آنهایی که توجه کردند بتوانند تعدادی از جرمه‌های رانندگی آنوقت را باطل کنند و یا مقاله‌های صلاح که با مطالب صنفی، ادبی و فکاهی خود توجه اعضا را به خود جلب کرد و چون موضع گیری سیاسی نداشت هیچگاه مسأله آفرین هم نشد. کم کم نشریه بهتر و بهتر شد و علاوه بر اعضا در خارج از انجمن هم خواننده پیدا کرد. نشریه هیچگاه نظر سیاسی خاصی را دنبال نکرد اما عده‌ای از تربیون آزاد گونه‌گون استفاده کردند تا نظرات و طرز فکر خود را مطرح و تبلیغ کنند. در واقع آنچه باعث تعطیل شدن گونه‌گون شد عدم وجود چارچوب مشخص بود و بعضی از اعضا زیر عنوان آزادی و عدم سانسور به جای نقد و انتقاد از مطالب نوشته شده در مقاله‌ها و آوردن دلیل و برهان برای رد یا اصلاح مطالب به حمله و پر خاشگری به نویسندگان پرداختند و هیئت مدیره وقت بر اثر خستگی و عدم توجه هر مقاله‌ای را چاپ کرد. این باعث اختلاف نظر در مورد چگونگی ادامه کار نشریه شد و بهانه‌ای شد که چند نفری که برای خود حق ویژه قائل بودند و خوش آیند آنها نبود که نظری غیر از نظر خودشان در نشریه مطرح شود برای ارشاد همگانی سعی کردند بهر صورت جلو انتشار نشریه را بگیرند و مسأله نشریه بوجود آمد.

توجه کنیم که هیئت مدیره‌ها بطور کلی حق دارند نظر خود را به جمع ارائه دهند اما باید بی طرف بمانند و دنباله‌رو نظر گروه خاصی نباشند و به پیشبرد گروه‌بازی کمک نکنند و هیئت مدیره همه اعضا باقی بمانند. متأسفانه هیئت مدیره وقت یکی در طرح مسأله و دیگری در روش پیشبرد و ادامه بحث‌ها اشتباه کرد. در حالیکه هیچکس مخالف این نبود که برای نشریه گونه‌گون چارچوبی تعیین شود تا نگرانی بوجود نیاید. بعد از بحث‌های طولانی در حالیکه اکثریت همواره موافق ادامه کار نشریه بودند و روی هر یک از بندهای صنفی، فرهنگی و ادبی بارها بحث و رأی گیری شد و اکثریت موافق بودند، پس از مدت طولانی بحث در مورد جزئیات ناگهان کل ادامه کار نشریه را در جلسه خاصی به رأی گذاشت و نشریه بسته شد در حالیکه اگر هدف این بود و اکثریت خواهان بسته شدن نشریه بودند در همان جلسه اول می‌توانست این کار را بکنند و اگر رأی می‌آورد هیچگونه دلگیری بوجود نمی‌آمد.

این بود که عده‌ای به عنوان اعتراض به طرز عملکرد موضعی هیئت مدیره آنوقت بدون اینکه دلگیری فردی از کسی وجود داشته باشد استعفا کردند و آنهایی که ادامه کار نشریه را مفید می‌دانستند به ادامه کار و نشر آن کمک کردند که اکثریت آنها عضو انجمن باقی ماندند، بقیه هم هرگز نفس وجود انجمن یا اساسنامه آنرا زیر سؤال نبردند بنابراین حرف از انشعاب درست

در شناخت محیط

پاریس، شهر هفتصد میلیارد یوروئی؟!

از زمان انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) شهر پاریس دائماً چهره عوض کرده و مالکیت بناهای آن دست به دست گشته است. در حالیکه قبل از انقلاب صاحبان اکثریت ملک‌ها، کلیساها (طبقه روحانیت) و طبقه اشراف بودند، بعد از انقلاب با دگرگونی طبقات اجتماعی و ازدیاد جمعیت شهر انواع و اقسام خرده‌مالک‌ها و کلان مالک‌ها بوجود آمد. البته خیلی از اماکن عمومی را دولت دست گذاشت.

در کتابی که اخیراً تحت عنوان *Que vaut Paris ?* (پاریس چقدر ارزش دارد؟) که بوسیله Patrice de Moncan نوشته شده، نویسنده تاریخچه دگرگونی و تحول مالکیت پاریس را آنالیز کرده و هویت مالکین ۸۷۸۳۶ بنا را با ارزش آنها با مراجعه به منابع و مراکز مختلف آشکار می‌کند.

در واقع در این کتاب که بررسی دقیق از بناهای پاریس است، نویسنده محله‌های مختلف پاریس را که شامل مالکیت‌های خرده‌پای خصوصی، بناهای متعلق به دولت و بالاخره کلان مالکیت‌ها که به شرکت‌های مختلف (copropriété) متعلق هستند مطالعه می‌کند و به عدد نجومی هفتصد میلیارد یورو می‌رسد! البته این رقم بدون احتساب ارزش اشیای نفیس و تابلوهای گرانبها که در این ساختمان‌ها وجود دارند، می‌باشد.

همانطور که در بالا اشاره شد نقش انقلاب در جابجائی و دگرگونی مالکیت بناهای پاریس خیلی تأثیر داشت. آمار نشان می‌دهد که قبل از انقلاب کلیساها ۵۵٪ مالکیت پاریس را در دست داشتند که امروزه به نیم درصد هم نمی‌رسد و یا طبقه اشراف و درباریان ۳۵٪ را مالک بودند که امروزه اکثراً از بین رفته‌اند و طبقات جدید بخصوص بورژوازی و خرده‌مالک‌ها بر آنها دست گذاشته‌اند. از طرف دیگر سهم دولت نیز به خاطر مشکلات بودجه در سال‌های اخیر کمتر شده، یعنی مجبور به فروش بناهایی شده که قبلاً مالک بود و جای تعجب نیست که در سال‌های آینده اکثر بیمارستان‌ها به بخش خصوص واگذار شوند و یا فرد ثروتمندی ساختمان اپرا و یا موزه لوور را خریداری کند!

با این همه امروزه بیش از نصف مالکین شهر پاریس خرده‌مالکینی هستند که بعد از جنگ جهانی دوم افزایش چشمگیر داشته، به عبارت دیگر در سال ۱۹۵۰ که تعداد این مالکین شش هزار نفر بوده، در حال حاضر به نهصد هزار رسیده است. باید خاطرنشان کرد که تعداد سرمایه‌گذاران خارجی نیز در سال‌های اخیر افزایش چشمگیری داشته بخصوص محله‌های شیک پاریس یعنی محله‌های ششم، هفتم، هشتم و نهم آنان را تشویق کرده که جای پائی در این شهر زیبا داشته

۱۵ مهر

سالروز پیدایش سهراب همیشه سپهری

روزی خواهم آمد، و پیامی خواهم آورد
در رگ‌ها، نور خواهم ریخت
و صدا خواهم در داد: ای سبدهایتان پر خواب!
سیب آوردم، سیب سرخ خورشید
خواهم آمد، گل یاسی به گدا خواهم داد.
زن زیبای جذامی را، گوشواره‌ای دیگر خواهم بخشید

کور را خواهم گفت: چه تماشا دارد باغ!
دوره گردی خواهم شد. کوچه‌ها را خواهم گشت.
جار خواهم زد: ای شب‌نم، شب‌نم، شب‌نم،
رهگذری خواهد گفت: راستی را، شب تاریکی است،
کهکشانی خواهم دادش
روی پل دخترکی بی‌پاست، دب اکبر را بر گردن
او خواهم آویخت

هر چه دشنام، از لب‌ها خواهم برچید.
هرچه دیوار، از جا خواهم برکنند.
رهزنان را خواهم گفت: کاروانی آمد بارش لبخند!
ابر را، پاره خواهم کرد.
من گره خواهم زد، چشمان را با خورشید، دل‌ها
را با عشق، سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را
با باد.

و بهم خواهم پیوست، خواب کودک را با زمزمه
زنجره‌ها،

بادبادک‌ها، به هوا خواهم برد
گلدان‌ها، آب خواهم داد
خواهم آمد، پیش اسبان، گاو، علف سبز نوازش
خواهم ریخت

مادیانی تشنه، سطل شب‌نم را خواهم آورد.
خر فرتوتی در راه، من مگس‌هایش را خواهم زد
خواهم آمد سر هر دیواری، میخکی خواهم
کاشت.

پای هر پنجره‌ای، شعری خواهم خواند.
هر کلاغی را، کاجی خواهم داد.
مار را خواهم گفت: چه شکوهی دارد نموک!

آشتی خواهم داد
آشنا خواهم کرد.
راه خواهم رفت
نور خواهم خورد
دوست خواهم داشت...

مجموعه «حجم سبز» شعر «و پیامی در راه»
تهیه و تنظیم: سوسن

دو روزه، به رم رفتم ولی گفتگو با او به یک اقامت دو ماهه انجامید. در اطاق هتل محل اقامتش، تابلوی «فی فی» را به دیوار آویخته بود. نقاشی بت‌واره‌ی «فی فی» در سال ۱۹۶۴ کشیده شده بود و همه جا در نمایشگاه‌های مختلف و سفرهایش، همراه وی بود. فی فی از خوشحالی زوزه می‌کشید فریادی آشکار است که از گلویش او و قعر چاهی عمیق و تاریک به گوش می‌رسد. فریاد علیه تمام فجایع، تمام دیکتاتوری‌ها و تمامی جنایاتی که به دست انسان‌ها در دنیا روی می‌دهد.

ملاقات با بهمن محصل فقط رویارویی با «اسطوره هنر مدرن ایران» نیست بلکه روبرو شدن با لوی‌یاتان (Léviathan) روشنفکری نیز هست.

میترا فراهانی می‌گوید: وسواس من، این بود که با او به نقطه اوج خلق هنری‌اش برسم و وسواس او، بتدریج برای یافتن فرصتی مناسب برای «ترک کردن صحنه هنری‌اش» بود.

طرح بهمن محصل از قبل حول مبارزه بین نیروهای زمان حال (فراموشی و ناآگاهی) و نیروهای زمان گذشته (شناخت و گفتگو از دوستان از دست رفته) دور می‌زد. در صحنه‌ای از فیلم، بهمن محصل در اطاقش به تماشای فیلم یوزپلنگ (Guépard) ساخته لوچینو ویسکنتی (Luchino Visconti) نشسته و به جمله «برت لانکستر» که در فیلم چنین می‌گوید: «ما یوزپلنگ و شیر بودیم، بعد از ما شغال‌ها و کفتارها جای ما را خواهند گرفت» اشاره می‌کند. او سیگار روی سیگار می‌کشید تا آنچه را که در اعماق وجودش می‌جوشید به مبارزه بطلبد.

سینماگر ایرانی در این فیلم راه پائولو پازولینی و کریس مارکر را دنبال می‌کند: سازمان‌دهی فیلمی ناتمام تا زمانی که فیلم شکلی شاعرانه بیابد، شکل اثری آتی. بدینسان شاهکار آتی بهمن محصل با ظرافتی خاص با فیلم آتی میترا فراهانی درهم می‌آمیزد و به مانند تصویری در تصویر و در تصویر دیگر - یا همچون سایه‌ای بر روی سایه‌ی دیگر که روی سایه‌ای دیگر می‌افتد - مرز بین واقعیت و پندار، اغلب از میان می‌رود. از این پس، تکه پاره‌های تاریخ اجتماعی، سیاسی و هنری بر روی میز مونتاژی که سینماگر با مهارت تهیه کرده بهم متصل می‌شوند. در این فیلم، بهمن محصل و میترا فراهانی، ماهرانه توپ را به یکدیگر پاس می‌دهند و هر دو اطمینان دارند که تنها سرانجام ممکن برای خروج از این رویارویی، مرگ است.

بهمن محصل در مورد خودش می‌گوید: «در مارس ۱۹۳۱ در شهر رشت به دنیا آمدم. در دانشکده هنرهای

باشند. مسلماً این تقاضاها موجب افزایش قیمت بناها در پاریس گشته، بطوریکه امروزه برای اکثر فرزندان خانواده‌های پاریسی، مالک شدن در این شهر به رؤیا تبدیل شده است!

با این توصیف از تحول مالکیت در پاریس، این شهر هفتصد میلیارد یوروئی به سه بخش تجاری، مسکونی و اداری تقسیم شده است. از این میان سهم مالکیت تجاری حدود چهل میلیارد یورو، سهم اداری صد و چهل و دو میلیارد یورو و بالاخره سهم مسکونی که بخش بزرگی از این مالکیت را داراست حدود پانصد و بیست و پنج میلیارد یورو است.

در این کتاب نویسنده بعضی از ساختمان‌های مهم و پرارزش را نیز قیمت‌گذاری کرده است مثلاً اگر رؤیای مالکیت ساختمان الیزه را دارید با یک میلیارد و صد و هفت میلیون یورو می‌توان آن را خرید و محل برگزاری انجمن تاکسیران را بدان جا منتقل کرد! می‌گویند آرزو بر جوانان عیب نیست!

رسول

XXXXXXXXXX

معرفی یک فیلم فی فی از خوشحالی زوزه می‌کشد در باره: «شاهکار ناشناخته بهمن محصل»

فیلم «فی فی از خوشحالی زوزه می‌کشد»، مروری بر دو ماه آخر زندگی بهمن محصل نقاش و مجسمه‌ساز حماسی «هنر مدرن ایران» است. این هنرمند برجسته معاصر بعد از سی سال گوشه‌گیری و تبعید خودخواسته، آمادگی‌اش را برای خلق آخرین شاهکار هنری‌اش که توسط دو ایرانی سفارش داده شده بود، اعلام می‌کند و این پیشنهاد، او را به تدریج به سمت خلق «شاهکاری ناشناخته» به پیش می‌برد.

میترا فراهانی نقاش و سینماگر فیلم می‌گوید: «ساختن یک فیلم از زندگی بهمن محصل از دیرباز ذهن مرا به خود مشغول کرده بود. تناقض بین شهرت بهمن محصل در تاریخ هنر و سی سال تبعید خودخواسته و گوشه‌گیری‌اش نظر مرا جلب کرده بود».

این امکان وجود داشت که ما هرگز صدای بهمن محصل را نشنویم ولی میترا فراهانی با این فیلم به عنوان وقایع‌نگار و انتقال دهنده خاطره‌ای سرخورده «خاطره هنر مدرن ایران»، ما را با بهمن محصل بیشتر آشنا می‌کند.

بعضی گمان می‌داشتند که بهمن محصل به رشت شهر زادگاه‌اش در شمال ایران بازگشته، عده‌ای دیگر معتقد بودند که او برای همیشه ایران را ترک کرده و به ایتالیا رفته است.

میترا فراهانی، کارگردان فیلم می‌گوید: به قصد سفری

دعوت

به جلسه عمومی انجمن تاکسیران

از کلیه اعضای انجمن و همکاران گرامی دعوت می‌کنیم که در جلسه عمومی انجمن در ماه نوامبر شرکت نمایند.

زمان: دوشنبه ۴ نوامبر

مکان: رستوران الهام

ساعت شروع جلسه: ۱۹:۳۰

دستور جلسه:

۱ - سخن هیئت مدیره

۲ - معرفی و ثبت نام نامزدهای انتخاباتی برای

هیئت مدیره سال ۲۰۱۴

۳ - حضور Mme CHALABI در رابطه با

حسابداری

۴ - بحث آزاد

حضور فعال شما به غنی کردن جلسه می‌افزاید.

موفق و پیروز باشید

هیئت مدیره انجمن تاکسیران

XXXXXXXXXX

اطلاعیه

در جلسه ماه اکتبر، طبق معمول هر سال، تعداد ۸ نفر از اعضای مسئول و دلسوز انجمن نامزدی خود را برای انتخابات هیئت مدیره سال ۲۰۱۴ انجمن اعلان کردند. هیئت مدیره انجمن ضمن تشکر و قدردانی از این افراد، تقاضا دارد که سایر اعضای انجمن نیز در حد امکان به این گروه بپیوندند و باعث همبستگی و تحکیم انجمن گردند.

اسامی کاندیداها به شرح زیر است:

۱ - مهرداد اجلال منش

۲ - سعید بادرنگ

۳ - محسن بهرامی

۴ - خانم سوسن جوشنی

۵ - مسعود چیذری

۶ - خانم زهره ستوده

۷ - اکبر کاشانی

۸ - داریوش معراجی

یادآوری: داوطلبان محترم انجمن برای نامزدی در

هیئت مدیره سال ۲۰۱۴، در صورت تمایل برای

ثبت نام می‌توانند به یکی از اعضای هیئت مدیره

مراجعه کرده و مهلت ثبت نام فقط تا تاریخ ۱۵

ماه نوامبر می‌باشد.

هیئت مدیره

تزیینی تهران درس خواندم. در اوایل ۱۹۵۰ با نیمایوشیج شاعر بزرگی که سنت هزاران ساله را در شعر فارسی دگرگون کرده بود، آشنا شدم. دوستی ما تا پایان زندگی نیما ادامه داشت و خاطره او همواره در زندگی من زنده است. با کودتای آمریکائی و سرنگونی دولت مصدق همه چیز بهم ریخت و من روانه اروپا شدم.

او ادامه می‌دهد: در آن زمان ایتالیا، کشوری کاملاً صنعتی نبود و آفتاب هنر هنوز در آن می‌درخشید. هنر، در تمام زمینه‌ها در حال شکوفائی بود، از هنر معماری گرفته تا سینما و با نام‌ها و چهره‌هایی مشهور. نویسنده مشهور ایتالیائی «اینو فلیانو» معتقد بود: «در ایتالیا دو نوع فاشیست وجود دارد؛ فاشیست و ضدفاشیست» و کارگردان مشهور سینمای ایتالیا «فدریکو فلینی» می‌گفت: «انسانیت در هر کشوری در دنیا بیش از ایتالیا، حفظ شده است». من در ایتالیا در فضائی چنین متناقض، زندگی و شروع به کار کردم. در آنجا با منوچهر شیبانی شاعر و نقاش آوانگارد ایرانی آشنا شدم.

بهمین محصل در سراسر آثار هنری‌اش، تار و پود دوران‌ها و مکان‌های مختلف را همچون سفر از قاره‌ای به قاره دیگر در هم می‌تند. از ایران کهن به ایران مدرن، از اروپای در حال تکامل به اروپای در حال جنگ و فرای همه به سوی سرزمین‌های ناشناخته.

بهمین محصل می‌گوید: «من خود را متعلق به هیچ مکانی و هیچ کشوری و هیچ مردمی نمی‌دانم. من همیشه می‌خواستم مثل هنرمندی متعلق به دوران قبل از رنسانس (قرن پانزدهم) کار کنم».

او می‌افزاید: «در دنیائی که در آسمانش پرنده‌ای نیست و در دریایش ماهی نیست و در جنگلش جانوری یافت نمی‌شود، نقاشی چه معنی می‌دهد. من آگاهانه آثارم را از بین بردم و آنها را برای مرده‌خواران باقی نگذاشتم».

بهمین محصل چون نتوانست تمامیت مادی و اخلاقی آثار هنرش را حفظ کند، و بسیاری از آنها تکه تکه و به تیغ سانسور سپرده شده بودند، ترجیح داد بخش وسیعی از کارهایش را از بین ببرد.

خواست بههمین محصل این بود که زندگی شخصی‌اش همچون هنر در واقعیت آن تجلی یابد. آخرین اثر هنری بههمین محصل، تابلویی است سفید، آخرین تصویر در آخرین صحنه فیلم و تمامی ویژه‌گی فیلم مشترک بههمین محصل و میترا فراهانی همین است.

زهره - اکتبر ۲۰۱۳

برگرفته از: Groupement National des Cinémas de Recherche